

از صفحات تاریخ مصر:

جمال عبدالناصر مردی با اندیشه و تفکر بزرگ

(به استقبال رستاخیز مردم مصر برای پایان دیکتاتوری حسن مبارک)

قسمت دوم

پژوهشگر و محقق استاد (صبح)

انورسادات و جمال ناصر



سادات پس از سفر به قدس در سال نوزده هفتاد و هفت و دیدن از این شهر، به سوی امضای توافقنامه صلح دوجانبه با اسرائیل رفت و آن را در سال نوزده هفتادونو امضا کرد و این کار خشم کشورهای عربی را برانگیخت و اتحادیه عرب را واداشت مصر را از این اتحادیه بیرون و مقر خود را از مصر به تونس منتقل کند و این پایانی بود بر رهبری مصر در امت عربی.

در اواخر سال ۱۹۵۱ (یک سال پیش از کودتا) انورسادات عضو تشکیلات «افسران آزاد» شد سابقه آشنایی او با عبدالناصر و عبدالحکیم عامر به سال هایی برمی گردد که تازه از فاکولته افسری فارغ التحصیل شده بودند نکته جالب این است که «انورسادات» مورد اعتماد و تأیید سایر اعضای سازمان «افسران آزاد» که بعد از کودتا عضو شورای عالی انقلاب شدند نبود و تنها «جمال عبدالناصر»

بود که از او حمایت می کرد. دکتر حسنین هیکل در کتاب معروف خود به نام «پائیز خشم» می نویسد: «افسران آزاد، از گذشته انورسادات، از ماجراجویی در خدمت دستگاه جاسوسی آلمان گرفته تا عضویت در سازمان ترور دربار مصر (گارد آهن) و نقش او در ترور «امین عثمان» و تلاش های مکرر او برای ترور «مصطفی نحاس پاشا» رهبر حزب وفد، اطلاع داشتند. داستان دست بوسی از ملك فاروق را در مسجد «الحسین» نیز شنیده بودند. اما ناصر با وجود اطلاع از سوابق نه چندان خوشایند انورسادات، به رغم مخالفت سایر اعضای «افسران آزاد» يك سال پیش از کودتا، او را به عضویت کمیته مخفی «افسران آزاد» درآورد. در مورد انگیزه ناصر برای چنین کاری گفت وگو بسیار است: بعضی ها می گویند ناصر می خواست از ارتباط او با دربار و «یوسف رشاد» دوست نزدیک فاروق برای اطلاع از اوضاع دربار استفاده کند. اما این نظریه درست به نظر نمی رسد زیرا: در آن تاریخ محل خدمت «انورسادات» دور از قاهره بود و دیگر اینکه ملك فاروق درصدد بستن دوسیه سازمان تروریستی دربار (گارد آهن) بود و مصالح فاروق ایجاب می کرد که پرونده این سازمان مخفی تروریستی بسته شود. زیرا وزیر امور خارجه انگلستان توسط سفیر مصر و لندن به ملك فاروق پیغام فرستاده بود که: «در شأن کسی که بر تخت سلطنت مصر نشسته است نیست که از افسران گارد سلطنتی خود گروه تروریستی درست کند.» يك نظریه دیگر این است که جمال عبدالناصر می خواست توسط «انورسادات» از تشکیلات «گارد آهن» اطلاعات کاملی داشته باشد تا اگر فاروق خواسته باشد از گارد آهن علیه افسران انقلابی استفاده کند از تحرکات دربار بی خبر نباشد. برخی دیگر معتقدند که جمال عبدالناصر «انورسادات» را از آن جهت می خواست که توسط او اطلاعات نادرستی از تشکیلات افسران آزاد در اختیار دربار بگذارد و مقامات امنیتی را بفریبد. «دکتر حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: روزی این مسأله را با ناصر در میان گذاشتم. جمال عبدالناصر گفت: علت پذیرفتن سادات در جمع «افسران آزاد» این بود که می خواستم تمامی افسرانی که در فعالیت های سیاسی مصر سابقه ای داشتند در چارچوب این جنبش قرار گیرند و هدف من این بود که در تمامی فعالان سیاسی به جمع «افسران آزاد» صحنه تازه ای را در تاریخ مصر خواهد گشود و تجارب آن ها به سود تشکیلات ما خواهد بود و علاوه بر این، ما به افسرانی که در رشته مخابرات اطلاعاتی داشته باشند نیازمند بودیم، زیرا مسأله برخورد با شبکه تلفن و بی سیم در ارتش و در کل کشور از مهم ترین دشواری های کودتا بود.

انورسادات در سال ۱۹۵۱ (يك سال پیش از کودتا) دوبار در جلسات کودتاگران شرکت کرد و در دیدار دوم خود از قاهره با جمال عبدالناصر گفت وگویی طولانی داشت. دکتر حسنین هیکل می نویسد: «در طرح اصلی انقلاب، ناصر افسری از واحد مخابرات می خواست تا در مراحل نخستین کودتا، در

سحرگاه ۲۳ جنوری ۱۹۵۲ مسؤولیت از کارانداختن شبکه های تلفن را برعهده بگیرد. ناصر این مأموریت را مشخص کرد و نام انورسادات را با علامت سؤال بزرگی در برابر آن با خط قرمز نوشت آن گاه تاریخ کودتا و مأموریت سادات به او ابلاغ شد. «سادات» در تاریخ اعلام شده با قطار به قاهره رسید و همسرش را به سینما برد، سینمای تابستانی در «المنیل» سه فیلم را در يك سانس نمایش می داد. سادات و همسرش هر سه فیلم را تا آخر دیدند و جالب آن که هنرپیشه یکی از فیلم ها «رونالد ریگان» بود که در سال های بعد رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا شد. سادات در آن شب دعوی سختی با یکی از تماشاچیان سینما به راه انداخت. می گویند سادات با براه انداختن این دعوا می خواست در صورت شکست کودتا دلیل قاطعی در دست داشته باشد که ثابت کند در جریان کودتا در سینما بوده و در کودتا مشارکتی نداشته است. لیکن دلیل ملموسی برای اثبات این شایعه وجود ندارد. انورسادات و همسرش بعد از تماشای فیلم به آپارتمان خود بازگشتند. دربان خانه پاکتی به دست او داد. نامه به خط ناصر بود و در آن تأکید شده بود که کودتا امشب انجام خواهد شد. سادات لباس نظامی به تن کرد و عازم منطقه «العباسیه» شد. سادات زمانی به «العباسیه» رسید که کودتا پیروز شده و عملیات پایان گرفته بود. سادات به در پادگان که رسید از ورود او جلوگیری کردند، سادات از دور صدای عبدالحکیم عامر را شنید، او را صدا کرد و با اجازه عامر در را گشودند و سادات به کودتاگران پیوست. « دکتر حسنین هیکل که خود در این لحظات در پادگان «العباسیه» حضور داشته می نویسد: «به یاد دارم که حدود ساعت ۳ بامداد بود که سادات به پادگان آمد و نیاز به قطع تلفن منتفی شده بود و سادات از اینکه می شنید «عبدالحکیم عامر» اعلام می کند که همه چیز با حداکثر موفقیت به اجرا در آمده است، حیرت زده به نظر می رسید. به یاد دارم که «سادات» گفت: «بروم زیرزمین تا مطمئن شوم که تمامی تلفن ها کار می کند یا نه؟ در این هنگام «ناصر» در حالی که نخستین اعلامیه کودتاگران را در دست داشت از راه رسید و به انورسادات که تازه از پله های زیرزمین بالا می آمد گفت: «انور تو صدای رسایی داری و خوب بلد هستی که اعلامیه را بخوانی، همین حالا برو استودیو و بیانیه را بخوان. « در این هنگام ساعت نزدیک ۷ صبح بود، «انورسادات» هنگامی که به استودیو رسید، «قاری» مشغول قرائت قرآن بود، سادات به ناچار اندکی صبر کرد تا «قاری» کارش را تمام کند و آنگاه نخستین اعلامیه ارتش را قرائت نمود.

در روزهای اولیه بعد از کودتا، رفتار «انورسادات» طوری بود که مردم از نقش او در انقلاب برداشت نادرستی پیدا کردند. او همه جا خودش را پیش می انداخت و در صدر تصاویر جامی زد و همین کارها موجب ایجاد حساسیت هایی نسبت به او در شورای انقلاب شد. اما به رغم بی اعتنایی های اعضای

شورای انقلاب نسبت به «سادات» جمال عبدالناصر از او پشتیبانی می‌کرد. محمد حسنین هیکل وزیر ارشاد ملی کابینه ناصر و دوست نزدیک او می‌نویسد: (بعضی از افسران شورای انقلاب که از سوابق سادات باخبر بودند نسبت به او سوءظن داشتند و به او زخم زبان می‌زدند. اما ناصر مانند گذشته از او حمایت می‌کرد. باید بگویم که ماهیت انورسادات، خضوع در برابر نیرومندتر از خود بود و همیشه خودش را به نیرومندترین فرد دورو بر خود می‌چسبانید و چون در آن روزها «جمال عبدالناصر» رهبر واقعی و پشت پرده کودتای مصر بود و کارهای زیادی داشت که وقتی برای رسیدن به انورسادات باقی نمی‌ماند، از این رو در آن موقعیت انورسادات نگاهی به اطراف خود انداخت تا شخص قدرتمندی را پیدا کند و به او بچسبد، سرانجام تصمیم گرفت خود را به «عبدالحکیم عامر» که بعد از ناصر، به عنوان مرد شماره ۲ شورای فرماندهی انقلاب ظهور کرده بود نزدیک کند. پس از کودتا همان طور که در گزارشهای پیشین نوشتیم «افسران کودتاگر» حکومت را به یک کابینه غیرنظامی سپردند اما هنوز یک سال نگذشته بود که شورای فرماندهی انقلاب تصمیم گرفت که عده ای از سران کودتا را وارد هیأت دولت و کارهای اجرایی کند سرلشکر محمد نجیب در مقام ریاست جمهور و ریاست هیأت دولت مستقر شد. جمال عبدالناصر معاونت نخست وزیر و وزارت کشور را بر عهده گرفت و وزارت جنگ سهم عبداللطیف بغدادی شد، «جمال سالم» هم مسئولیت اصلاحات ارضی را بر عهده گرفت ولی به انورسادات که در روزهای اولیه انقلاب آن قدر خودنمایی کرده بود هیچ گونه مقام رسمی داده نشد، اما از آن جهت که وی اندک تجربه ای در کار مطبوعاتی داشت نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» بر عهده او گذاشته شد «انور سادات» چند سالی در مقام نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» انجام وظیفه کرد. گاهی خودش مقالاتی در این روزنامه می‌نوشت، گهگاه نیز نویسندگان دیگر مقالاتی می‌نوشتند و به نام او چاپ می‌کردند در حالی که انورسادات حتی یک بار هم آن مقاله را نخوانده بود. محمدحسین هیکل، وزیر ارشاد ملی کابینه جمال عبدالناصر به یکی از این موارد جالب اشاره کرده می‌نویسد: «در یکی از روزهای ۱۹۵۵ و در جریان بحث های جاری پیرامون پیمان دفاع مشترک خاورمیانه که با پیشنهاد انگلستان و تأیید آمریکا مطرح شد و بعدها «پیمان بغداد» نامیده شد، مقاله شدیدالحنی به امضای انورسادات در روزنامه «الجمهوریه» چاپ شد که جنجال بزرگی به راه انداخت. پس از انتشار این مقاله سفیر آمریکا با یک نسخه از این مقاله به ملاقات ناصر رفت و به لحن توهین آمیز آن مقاله علیه «جان فوستر دالس» وزیر امور خارجه آمریکا اعتراض کرد. ناصر مقاله را خواند و شگفت زده شد ناصر «سادات» را احضار کرد و از او پرسید: «این جمله مقاله تو که نوشته ای: ما می‌خواهیم دالس خوک نما را با اردنگی بیرون کنیم» یعنی چه؟ حمله به آمریکا توجیه پذیر است، حمله به وزیر خارجه آن کشور هم قابل توجیه می‌باشد اما

وقتی مطلبی در روزنامه رسمی انقلاب نوشته می شود این طور نباید نوشته شود. در اینجا ناصر فهمید که «سادات» مقاله ای را که به نام او نوشته شده اصلاً نخوانده است. «سادات» در حضور ناصر اعتراف کرد که مقاله مزبور را نخوانده است و توضیح داد که اندیشه های خود را با نویسندگان «الجمهوریه» در میان می گذارد و آنها آن را به سلیقه خود می نویسند. ناصر در پاسخ سادات گفت این هم قابل قبول است که تو بگویی و یکی دیگر بنویسد اما به شرط اینکه مقاله ای را که به نام تو منتشر می شود لااقل يك بار بخوانی! بعد از آن حوادث مشابهی نظیر آنچه گفته شد تکرار گردید و معلوم شد که نویسندگان «الجمهوریه» هرچه را که بخواهند به امضای سادات می نویسند و به خود زحمت نمی دهند که آن را به نظر سادات برسانند. کمی بعد سادات از روزنامه الجمهوریه کنار گذاشته شد.

بعد از آن «انور سادات» مدت زمانی بیکار بود تا اینکه جمال عبدالناصر، او را به ریاست «کنفرانس اسلامی» برگزید. جمال عبدالناصر «کنفرانس اسلامی» را با هدف گسترش اهداف ناصر بر محور سه گانه عربی - آفریقایی - آسیایی ایجاد نمود و مقر آن در قاهره بود. انور سادات در شغل جدید خود کارش این بود کتاب چاپ کند و فیلم درست کند و به سفر برود و با صاحب نفوذان جهان اسلام ملاقات و مذاکره کند و این کاری نبود که مثل روزنامه نگاری حساس بوده و عواقب خطرناکی داشته باشد.

سادات در سال ۱۹۵۸ پس از وحدت دو کشور مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» رئیس مجلس مشترك جمهوری شد. ناصر همیشه به خنده می گفت: «انور سادات دست کم می تواند مثل بعثی های سوریه با صدای رسا سخنرانی کند». سادات در این سمت چندسالی باقی ماند و مهم ترین کار او این بود که هر سال به هنگام حضور ناصر در مجلس مشترك جمهوری خطابه بلندبالایی را با صدای پرطنین خود قرائت کند.

«سادات» در دوران ریاست «کنفرانس اسلامی» در جهان عرب دوستان زیادی پیدا کرد، از جمله این دوستان، شخصی بود به نام «عبدالرحمن البیضایی» که به عنوان يك پناهنده یمنی در قاهره اقامت داشت. روزی این شخص با يك بازرگان یمنی به نام «عبدالغنی المطهر» به دیدن سادات آمد. بازرگان نامبرده حامل نامه ای بود از سوی افسران ناراضی ارتش یمن که يك هسته مقاومت پنهانی تشکیل داده در صدد واژگون کردن حکومت بودند. منظور افسران یمنی این بود که بدانند، حکومت انقلابی مصر در راستای سرنگون ساختن رژیم پادشاهی یمن چه کمک هایی می تواند به آنها بکند. «سادات» آن نامه را پیش «ناصر» برد. «ناصر» نسبت به امکان وقوع انقلابی در یمن و موفقیت يك کودتای احتمالی در تردید بود، اما «سادات» ضمن تأیید انقلابیون یمن به «ناصر» گفت: وقوع انقلابی در یمن، می تواند پاسخی به ضربه جدایی سوریه از مصر باشد و اگر انقلاب یمن پیروز شود در شبه جزیره عربستان که پایگاه

ارتجاع است تأثیرات بزرگی بر جای خواهد گذاشت. البته خود «سادات» نیز شدیداً تحت تأثیر عقاید و نظرات دوستان یمنی خود بود. اتفاقاً در همین هنگام «امام احمد» سلطان یمن درگذشت و پسرش «امام محمد البدر» جانشین او شد. در این هنگام انقلابیون دست به کار شدند و جمال عبدالناصر تحت تأثیر تلقینات «سادات» و مشاوران دیگر خود گول گزارش های دروغین را خورد و برای استقرار حکومت کودتا، نیروهای مصری را به یمن اعزام نمود و در نتیجه در باتلاقی فرورفت که آن را «ویتنام ناصر» نامیدند. جمال عبدالناصر بعدها متوجه شد که مرتکب چه خبط بزرگی شده و از روز اول تحت تأثیر اطلاعات غلط، خود را درگیر يك مصیبت بزرگ کرده است. «سادات» و مشاورانش به ناصر می گفتند: برای ترساندن قبایل یمن که طرفدار سلطان هستند، کافی است چند هواپیمای قراضه از زمین بلند شود و از پنجره آن هواپیماها قدری موادمفجره روی سر قبایل یمن بریزید. اما این ساده انگاری ها ناصر را در گردابی فروبرد که بزرگترین دردسر سالهای پایانی زندگی او شد. يك بار «ناصر» در مورد بحران یمن گفته بود: «ما برای نجات انقلاب یمن يك گردان نیرو به یمن فرستادیم و برای نجات همان يك گردان مجبور شدیم دو سپاه کامل را به آن دیار اعزام کنیم.»

پس از ترور انور سادات در سال نوزده هشتاد و یک معاون وی حسنی مبارک به قدرت رسید، کسی که حکومت او آغاز پایان برتری و رهبری مصر بر عرب بود و وی نتوانست در سی سال حکومت جای خالی رهبران پیشین مصر را پر کند.

روابطی که «سادات» در جریان تصدی «کنفرانس اسلامی» با دولتمردان منطقه برقرار کرد جنبه های نامطلوبی هم دربرداشت که در سالهای بعد برملا شد. از جمله اینکه «سادات» وکیل رسمی شیخ «مبارک الصلاح» از شخصیت های مهم خاندان حکومتگر کویت شده بود و از او دستمزد و حق العمل می گرفت و ناصر نیز از طریق منابع اطلاعاتی خود فهمیده بود که میان شیخ و «سادات» روابط غیرعادی وجود دارد و کار بدانجا رسید که ناصر به «سادات» دستور داد که چک شیخ کویت را مسترد کند! پرونده این روابط پنهانی بعد از درگذشت ناصر و رئیس جمهور شدن «سادات» بی سر و صدا از محل بیرون برده شد و به عبارت دیگر ناپدید گردید.

پس از شکست مصر در نبردهای ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه)، سپهبد «عبدالحکیم عامر» دوست صمیمی ناصر و فرمانده کل قوای مسلح مصر که متهم به توطئه علیه «ناصر» بود خودکشی کرد بدین ترتیب از اعضای اصلی شورای فرماندهی انقلاب، تنها سه تن در صحنه سیاست مصر باقی ماندند «زکریا محیی الدین»، «حسین الشافعی» و «انور سادات». «زکریا محیی الدین» از نظر نزدیکی به ناصر و سوابق

کاری اش بر «شافعی» و «انورسادات» برتری داشت. وی در آغاز کار مدرس فاکولته جنگ و مدیرعمومی اطلاعات نظامی بود. از سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال بعد از کودتا سال ۱۹۵۸ وزیر کشور شد، سپس از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ معاونت ریاست جمهوری را بر عهده گرفت و به هنگام جنگ شش روزه (جون ۱۹۶۷) نخست وزیر و وزیر کشور مصر بود. بداقبالی «زکریا محیی الدین» در این بود که «ناصر» بعد از شکست بزرگ ارتش مصر، (جنگ ۶ روزه) تصمیم گرفت از تمامی مشاغل خود استعفا بدهد و بدون اطلاع «زکریا محیی الدین» او را به جانشینی خویش برگزید، به محض اینکه سخنرانی ناصر دایر بر استعفای او از مقامات خویش از رادیو قاهره پخش شد، میلیونها مصری به خیابانها ریختند و ناصر بار دیگر در يك فراندوم خیابانی شگفت انگیز به قدرت بازگشت و مردم هیجان زده شخصی را که شبیه «زکریا محیی الدین» بود به شدت کتک زدند. بدین ترتیب «زکریا محیی الدین» مورد بی مهری مردم قرار گرفت و تا مدتی روابط شخصی او با ناصر نیز قطع شد، به هر تقدیر این واقعه موجب آن شد که این مهره مؤثر به تدریج از صحنه سیاست کناره گیری کند و در نتیجه از یاران قدیم ناصر تنها «حسین الشافعی» و «سادات» در صحنه سیاست مصر باقی ماندند. «حسین الشافعی» در سال ۱۹۳۸ خدمت خود را در ارتش مصر آغاز کرد. وی در سال ۱۹۴۸ و ۴۹ در جنگ فلسطین شرکت نمود. «شافعی» در سال ۱۹۵۲ با گروه «ناصر» در کودتا شرکت کرد و در سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال پس از کودتا وزیر جنگ و فرمانده نیروی دریایی مصر شد و بعد از اتحاد مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» معاون رئیس جمهور گردید. و بدین ترتیب يك قدم جلوتر از «سادات» بود.

شکست مصر در جنگ های شش روزه ۱۹۶۷ که به استعفای ناصر و بازگشت پیروزمندانه او به مسند قدرت انجامید، فصل نوینی را در تاریخ معاصر مصر گشود زیرا برخلاف پیش بینی صهیونیست ها که می خواستند ناصر را علی رغم عدم تمایلش به جنگ بکشانند و با شکستی مفتضحانه از صحنه سیاست خاورمیانه حذف کنند، ناصر باقی ماند و محبوب تر شد و با پشتوانه عظیم طرفداران «ناسیونالیزم عربی» موفق گردید که ارتش مصر را بازسازی کرده و آن را با جدیدترین سلاح های روسی به ویژه موشک های دفاع هوایی مجهز کند. این کار بزرگ در مدت زمان کوتاهی انجام شد، اما کمتر کسی بود که بداند در آن ایام، شب و روز ناصر چگونه می گذشت. با مطالعه کتاب «ناصر» تألیف «هاردینگ» سفیر کبیر سابق بریتانیا در مصر وزیر امور خارجه بعدی آن کشور، پی می بریم که در آن ایام شب و روز ناصر توأم با کابوس و دلهره بود و این نکته را هم در گزارش های گذشته به تفصیل نوشتیم که دوستان روزهای اولیه انقلاب در آن ایام از طرف ناصر پراکنده شده بودند و «ناصر» همچون پیچکی

که به نزد یکترین درخت می پیچد نه به بهترین درخت به ناچار به سادات نزدیک شد و چون از ناحیه او احساس خطری نمی کرد، «سادات» با تمام نقطه ضعف هایش «یار غار» ناصر شدودر آن روزهای سخت و پرحادثه خانه سادات تنها جایی بود که ناصر می توانست بی دغدغه چند ساعتی را در آنجا با آرامش بگذراند.

این وضع ادامه داشت تا اینکه در سپتامبر، ۱۹۶۵ ناصر دچار سکت قلبی شد و این اختاری بود به ناصر که در فکر جانشین خود باشد لذا محض احتیاط کمیته ویژه ای تحت نظر «انور سادات» تشکیل شد تا اگر به هر دلیلی ناصر نتوانست به انجام وظایف خود بپردازد، امور ریاست جمهوری بی سرپرست نماند. این کمیته بزودی تشکیل شد لیکن عملاً کاری انجام نداد زیرا با بهبود ناصر کمیته ویژه خود به خود تعطیل گردید.

در دسامبر ۱۹۶۹ قرار بود کنفرانس سران عرب در شهر «رباط» پایتخت مراکش تشکیل شود، ناصر نیز برای شرکت در کنفرانس اعلام آمادگی کرد. در این هنگام سازمان های اطلاعاتی مصر گزارش دادند که وزیر کشور مراکش با کمک سازمان «سیا» برای ترور ناصر توطئه مشترکی را ترتیب داده اند. ناصر با آنکه طی ۱۷ سال زمامداری خود صدها گزارش از این دست دریافت داشته بود این بار قضیه را جدی گرفت و پیش از حرکت به «رباط» از «انور سادات» خواست که در حضور وی به کلام الله مجید سوگند یاد کند و در غیاب وی مسؤولیت های ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» وزیر ارشاد کابینه ناصر در کتاب «پاییز خشم» می نویسد: «من و ناصر برای شرکت در کنفرانس سران عرب در «رباط» سوار هواپیما شدیم. بعد از برخاستن هواپیما طبق معمول مرا خواست و با لبخند اشاره کرد در کنار او بنشینم، آنگاه بی مقدمه روبه من کرد و گفت: «می دانی امروز چه کار کردم؟ ناصر منتظر من نشد و ادامه داد: امروز قرار بود «انور سادات» مرا تا فرودگاه همراهی کند. به او تلفن کردم و گفتم وقتی خواستی پیش من بیایی با خودت قرآن هم بیاور. «سادات» منظور مرا نفهمید. وقتی آمد به او گفتم، به عنوان معاون ریاست جمهوری سوگند بخورد و در مدت غیبت من وظایف ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: «از آنجا که چنین کاری پیش از آن سابقه نداشت از ناصر پرسیدم، چه لزومی داشت که «انور سادات» سوگند یاد کند. «ناصر پرونده ای را باز کرد و چند صفحه کاغذ از آن بیرون کشید و گفت: این تلگرام ها را بخوان، آنها را یک به یک خواندم، تلگرام هایی بود از سوی مأمورانی که از طرف مقامات امنیتی مصر برای تدارک مقدمات سفر ناصر از قاهره به «رباط» اعزام شده بودند. یکی از آن تلگرام ها به امضای دبیرکل دفتر ریاست جمهوری مصر

بود که ریاست آن هیأت را برعهده داشت. تلگرام حاکی از آن بود که «جنرال محمد اوفقیر» وزیر کشور مراکش با همکاری سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده (سیا) برای ترور ناصر در مراکش همکاری می‌کند» ناصر در دنباله سخنانش گفت: «البته اغلب اوقات چنین گزارشهایی را دریافت می‌کنیم و بعد معلوم می‌شود که بی‌اساس بوده است، اما در شرایط کنونی، دیدم بهتر است این بار با توجه به موقعیت، پست ریاست جمهوری خالی نماند.»

ناصر ادامه داد: «از طرفی باید این طور فکر کرد که شاید اطلاعات به دست آمده درست باشد و برای من اتفاقی بیفتد، در آن صورت يك دوره انتقالی در پیش خواهد بود و برای پرکردن آن دوره انتقالی «انورسادات» مناسب است. چون مجلس کار خودش را خواهد کرد، نیروهای مسلح هم به مسؤلیت های اجرایی خود عمل خواهند کرد و «انورسادات» هم در مرحله انتقالی نقش تشریفاتی خواهد داشت.»

ناصر اضافه کرد: تا به حال افراد دیگر (یعنی اعضای شورای عالی فرماندهی انقلاب) این فرصت را داشته اند که معاون رئیس جمهور بشوند اما «انورسادات» هیچ وقت معاون رئیس جمهور نشد. شاید حالا نوبت او باشد در هر حال دوره انتقالی حداکثر يك هفته خواهد بود.» این بود خاطرات دکتر محمدحسین هیکل از ماجرای پشت پرده سوگند یاد کردن انورسادات. باری ناصر از آن سفر به سلامت به قاهره بازگشت. توطئه ای هم کشف نشد اما همین «جنرال اوفقیر» که عنصر خطرناک و توطئه گری بود چندی بعد، علیه شاه مراکش توطئه ای چید و هواپیمای سلطان را در آسمان به گلوله بست، اما شاه مراکش جان به سلامت برد و هواپیما بر زمین نشست. «جنرال اوفقیر» هم با کشف آن توطئه مجبور به خودکشی شد.

با آنکه موقعیت سادات در پست معاونت ریاست جمهوری از نظر مقامات عالی آن کشور چندان جدی گرفته نمی‌شد معهذاً، از آن نظر که کانال رسمی تلقی می‌شد، گزارشهای محرمانه ای را که برای ناصر می‌فرستادند می‌خواند و در جریان امور قرار می‌گرفت. هنگامی که ناصر در کنفرانس سران عرب در «رباط» مشغول حل و فصل مسائل جهان عرب بود، «راجرز» وزیر امور خارجه ایالات متحده برای حل اختلافات مصر و اسرائیل طرحی را پیشنهاد کرد که از طریق مجاری دیپلماتیک به دست «سادات» رسید. «سادات» به گمان آنکه عبدالناصر با هر گونه ابتکار آمریکایی مخالفت خواهد کرد، بی اطلاع از آنکه ناصر قبلاً به طور مشروط موافقت خود را اعلام کرده است، موضوع را پیگیری کرد و در غیاب ناصر کمیته سیاسی مجلس مصر را تشکیل داد و مخالفت دولت مصر با «طرح راجرز» را اعلام کرد. وقتی «ناصر» از ماجرا باخبر شد به شدت از «سادات» بازخواست کرد و چون با عجله عازم مسکو بود وقت رسیدگی به این قضیه را پیدا نکرد.

مسافرت «ناصر» به اتحاد جماهیر شوروی بیست روز طول کشید، او ضمن مذاکره با سران شوروی به درمان بیماری خود پرداخت و در بازگشت به قاهره متوجه شد که «سادات» در غیاب او دسته گل دیگری به آب داده است. جریان از این قرار بود که «جیهان» همسر زیاده خواه و تجمل پرست «سادات» همیشه از این مسأله شکایت داشت که خانه مسکونی آنها در شأن معاونت ریاست جمهور نیست، این موضوع را با ناصر نیز در میان گذاشته بودند اما ناصر که خود زندگی بسیار ساده ای داشت، از تشریفات خوشش نمی آمد. «سادات» در غیاب ناصر دل به دریا زد و برای خودش دم و دستگاهی درست کرد که «هیکل» بدین شرح بدان اشاره می کند: «در حالی که ناصر در مسکو بود، «بانو جیهان» همسر «سادات» شخصاً به جست و جوی خانه ای پرداخت که در شأن معاون رئیس جمهوری مصر باشد، سرانجام کاخی را پیدا کرد که به یک افسر بازنشسته ارتش به نام «سرلشگر الموجی» تعلق داشت. «جیهان» از «سرلشگر الموجی» خواست تا خانه اش را اجاره دهد، سرلشگر گفت خانه ام را نمی خواهم اجاره بدهم. «سادات» نیز به تحریک «جیهان» دستور داد آن سرلشگر را بازداشت کنند. ناصر در بازگشت از مسکو در این مورد گزارشی را دریافت کرد و شدیدا آزرده خاطر شد و از «سادات» به شدت بازخواست کرد.

سادات قهر کرد و به دهکده زاد گاه خود رفت و همان موقع شایع شد که بیماری قلبی سادات به خاطر پرخاش های ناصر عود کرده است. سرانجام معلوم نشد با چه استدلالی ناصر موافقت کرد که خانه ای برای معاون رئیس جمهور ساخته شود و هر کس که بدان سمت انتخاب شد در آن زندگی کند. در ساحل نیل کاخی بود که قبلاً به یک میلیونر یهودی تعلق داشت، انور سادات به این خانه نقل مکان کرد و در آن خانه مشغول تعمیراتی شدند. در این هنگام ناصر درگذشت و بعد از رئیس جمهور شدن سادات هزینه تعمیرات به ۶۵۰ هزار لیره مصری بالغ گردید. «جیهان» که بانوی اول مصر شده بود مقداری اشیای عتیقه خریداری کرد تا خانه خود را به این عنوان که متعلق به دولت است باسلیقه خودبیاراید.

منابعی که درین نوشته از آن بهره برده شده است:

دایرة المعارف اسلامی، روزنامه دنیای اقتصاد و ایران، ویکی پدیا و راسخون و پژوهشهای نویسنده.

www.esalat.org

از صفحات تاریخ مصر:

جمال عبدالناصر مردی با اندیشه و تفکر بزرگ

(به استقبال رستاخیز مردم مصر برای پایان دیکتاتوری حسن مبارک)

قسمت دوم

پژوهشگر و محقق استاد (صبح)

انورسادات و جمال ناصر



سادات پس از سفر به قدس در سال نوزده هفتاد و هفت و دیدن از این شهر، به سوی امضای توافقنامه صلح دوجانبه با اسرائیل رفت و آن را در سال نوزده هفتادونو امضا کرد و این کار خشم کشورهای عربی را برانگیخت و اتحادیه عرب را واداشت مصر را از این اتحادیه بیرون و مقر خود را از مصر به تونس منتقل کند و این پایانی بود بر رهبری مصر در امت عربی.

در اواخر سال ۱۹۵۱ (یک سال پیش از کودتا) انورسادات عضو تشکیلات «افسران آزاد» شد سابقه آشنایی او با عبدالناصر و عبدالحکیم عامر به سال هایی برمی گردد که تازه از فاکولته افسری فارغ التحصیل شده بودند نکته جالب این است که «انورسادات» مورد اعتماد و تأیید سایر اعضای سازمان «افسران آزاد» که بعد از کودتا عضو شورای عالی انقلاب شدند نبود و تنها «جمال عبدالناصر»

بود که از او حمایت می کرد. دکتر حسنین هیکل در کتاب معروف خود به نام «پائیز خشم» می نویسد: «افسران آزاد، از گذشته انورسادات، از ماجراجویی در خدمت دستگاه جاسوسی آلمان گرفته تا عضویت در سازمان ترور دربار مصر (گارد آهن) و نقش او در ترور «امین عثمان» و تلاش های مکرر او برای ترور «مصطفی نحاس پاشا» رهبر حزب وفد، اطلاع داشتند. داستان دست بوسی از ملك فاروق را در مسجد «الحسین» نیز شنیده بودند. اما ناصر با وجود اطلاع از سوابق نه چندان خوشایند انورسادات، به رغم مخالفت سایر اعضای «افسران آزاد» يك سال پیش از کودتا، او را به عضویت کمیته مخفی «افسران آزاد» درآورد. در مورد انگیزه ناصر برای چنین کاری گفت وگو بسیار است: بعضی ها می گویند ناصر می خواست از ارتباط او با دربار و «یوسف رشاد» دوست نزدیک فاروق برای اطلاع از اوضاع دربار استفاده کند. اما این نظریه درست به نظر نمی رسد زیرا: در آن تاریخ محل خدمت «انورسادات» دور از قاهره بود و دیگر اینکه ملك فاروق درصدد بستن دوسیه سازمان تروریستی دربار (گارد آهن) بود و مصالح فاروق ایجاب می کرد که پرونده این سازمان مخفی تروریستی بسته شود. زیرا وزیر امور خارجه انگلستان توسط سفیر مصر و لندن به ملك فاروق پیغام فرستاده بود که: «در شأن کسی که بر تخت سلطنت مصر نشسته است نیست که از افسران گارد سلطنتی خود گروه تروریستی درست کند.» يك نظریه دیگر این است که جمال عبدالناصر می خواست توسط «انورسادات» از تشکیلات «گارد آهن» اطلاعات کاملی داشته باشد تا اگر فاروق خواسته باشد از گارد آهن علیه افسران انقلابی استفاده کند از تحرکات دربار بی خبر نباشد. برخی دیگر معتقدند که جمال عبدالناصر «انورسادات» را از آن جهت می خواست که توسط او اطلاعات نادرستی از تشکیلات افسران آزاد در اختیار دربار بگذارد و مقامات امنیتی را بفریبد. «دکتر حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: روزی این مسأله را با ناصر در میان گذاشتم. جمال عبدالناصر گفت: علت پذیرفتن سادات در جمع «افسران آزاد» این بود که می خواستم تمامی افسرانی که در فعالیت های سیاسی مصر سابقه ای داشتند در چارچوب این جنبش قرار گیرند و هدف من این بود که در تمامی فعالان سیاسی به جمع «افسران آزاد» صحنه تازه ای را در تاریخ مصر خواهد گشود و تجارب آن ها به سود تشکیلات ما خواهد بود و علاوه بر این، ما به افسرانی که در رشته مخابرات اطلاعاتی داشته باشند نیازمند بودیم، زیرا مسأله برخورد با شبکه تلفن و بی سیم در ارتش و در کل کشور از مهم ترین دشواری های کودتا بود.

انورسادات در سال ۱۹۵۱ (يك سال پیش از کودتا) دوبار در جلسات کودتاگران شرکت کرد و در دیدار دوم خود از قاهره با جمال عبدالناصر گفت وگویی طولانی داشت. دکتر حسنین هیکل می نویسد: «در طرح اصلی انقلاب، ناصر افسری از واحد مخابرات می خواست تا در مراحل نخستین کودتا، در

سحرگاه ۲۳ جنوری ۱۹۵۲ مسؤولیت از کارانداختن شبکه های تلفن را برعهده بگیرد. ناصر این مأموریت را مشخص کرد و نام انورسادات را با علامت سؤال بزرگی در برابر آن با خط قرمز نوشت آن گاه تاریخ کودتا و مأموریت سادات به او ابلاغ شد. «سادات» در تاریخ اعلام شده با قطار به قاهره رسید و همسرش را به سینما برد، سینمای تابستانی در «المنیل» سه فیلم را در يك سانس نمایش می داد. سادات و همسرش هر سه فیلم را تا آخر دیدند و جالب آن که هنرپیشه یکی از فیلم ها «رونالد ریگان» بود که در سال های بعد رئیس جمهور ایالت متحده آمریکا شد. سادات در آن شب دعوی سختی با یکی از تماشاچیان سینما به راه انداخت. می گویند سادات با براه انداختن این دعوا می خواست در صورت شکست کودتا دلیل قاطعی در دست داشته باشد که ثابت کند در جریان کودتا در سینما بوده و در کودتا مشارکتی نداشته است. لیکن دلیل ملموسی برای اثبات این شایعه وجود ندارد. انورسادات و همسرش بعد از تماشای فیلم به آپارتمان خود بازگشتند. دربان خانه پاکتی به دست او داد. نامه به خط ناصر بود و در آن تأکید شده بود که کودتا امشب انجام خواهد شد. سادات لباس نظامی به تن کرد و عازم منطقه «العباسیه» شد. سادات زمانی به «العباسیه» رسید که کودتا پیروز شده و عملیات پایان گرفته بود. سادات به در پادگان که رسید از ورود او جلوگیری کردند، سادات از دور صدای عبدالحکیم عامر را شنید، او را صدا کرد و با اجازه عامر در را گشودند و سادات به کودتاگران پیوست. « دکتر حسنین هیکل که خود در این لحظات در پادگان «العباسیه» حضور داشته می نویسد: «به یاد دارم که حدود ساعت ۳ بامداد بود که سادات به پادگان آمد و نیاز به قطع تلفن منتفی شده بود و سادات از اینکه می شنید «عبدالحکیم عامر» اعلام می کند که همه چیز با حداکثر موفقیت به اجرا در آمده است، حیرت زده به نظر می رسید. به یاد دارم که «سادات» گفت: «بروم زیرزمین تا مطمئن شوم که تمامی تلفن ها کار می کند یا نه؟ در این هنگام «ناصر» در حالی که نخستین اعلامیه کودتاگران را در دست داشت از راه رسید و به انورسادات که تازه از پله های زیرزمین بالا می آمد گفت: «انور تو صدای رسایی داری و خوب بلد هستی که اعلامیه را بخوانی، همین حالا برو استودیو و بیانیه را بخوان. « در این هنگام ساعت نزدیک ۷ صبح بود، «انورسادات» هنگامی که به استودیو رسید، «قاری» مشغول قرائت قرآن بود، سادات به ناچار اندکی صبر کرد تا «قاری» کارش را تمام کند و آنگاه نخستین اعلامیه ارتش را قرائت نمود.

در روزهای اولیه بعد از کودتا، رفتار «انورسادات» طوری بود که مردم از نقش او در انقلاب برداشت نادرستی پیدا کردند. او همه جا خودش را پیش می انداخت و در صدر تصاویر جامی زد و همین کارها موجب ایجاد حساسیت هایی نسبت به او در شورای انقلاب شد. اما به رغم بی اعتنایی های اعضای

شورای انقلاب نسبت به «سادات» جمال عبدالناصر از او پشتیبانی می‌کرد. محمد حسنین هیکل وزیر ارشاد ملی کابینه ناصر و دوست نزدیک او می‌نویسد: (بعضی از افسران شورای انقلاب که از سوابق سادات باخبر بودند نسبت به او سوءظن داشتند و به او زخم زبان می‌زدند. اما ناصر مانند گذشته از او حمایت می‌کرد. باید بگویم که ماهیت انورسادات، خضوع در برابر نیرومندتر از خود بود و همیشه خودش را به نیرومندترین فرد دورو بر خود می‌چسبانید و چون در آن روزها «جمال عبدالناصر» رهبر واقعی و پشت پرده کودتای مصر بود و کارهای زیادی داشت که وقتی برای رسیدن به انورسادات باقی نمی‌ماند، از این رو در آن موقعیت انورسادات نگاهی به اطراف خود انداخت تا شخص قدرتمندی را پیدا کند و به او بچسبد، سرانجام تصمیم گرفت خود را به «عبدالحکیم عامر» که بعد از ناصر، به عنوان مرد شماره ۲ شورای فرماندهی انقلاب ظهور کرده بود نزدیک کند. پس از کودتا همان طور که در گزارشهای پیشین نوشتیم «افسران کودتاگر» حکومت را به یک کابینه غیرنظامی سپردند اما هنوز یک سال نگذشته بود که شورای فرماندهی انقلاب تصمیم گرفت که عده ای از سران کودتا را وارد هیأت دولت و کارهای اجرایی کند سرلشکر محمد نجیب در مقام ریاست جمهور و ریاست هیأت دولت مستقر شد. جمال عبدالناصر معاونت نخست وزیر و وزارت کشور را بر عهده گرفت و وزارت جنگ سهم عبداللطیف بغدادی شد، «جمال سالم» هم مسئولیت اصلاحات ارضی را بر عهده گرفت ولی به انورسادات که در روزهای اولیه انقلاب آن قدر خودنمایی کرده بود هیچ گونه مقام رسمی داده نشد، اما از آن جهت که وی اندک تجربه ای در کار مطبوعاتی داشت نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» بر عهده او گذاشته شد «انور سادات» چند سالی در مقام نظارت بر روزنامه «الجمهوریه» انجام وظیفه کرد. گاهی خودش مقالاتی در این روزنامه می‌نوشت، گهگاه نیز نویسندگان دیگر مقالاتی می‌نوشتند و به نام او چاپ می‌کردند در حالی که انورسادات حتی یک بار هم آن مقاله را نخوانده بود. محمدحسین هیکل، وزیر ارشاد ملی کابینه جمال عبدالناصر به یکی از این موارد جالب اشاره کرده می‌نویسد: «در یکی از روزهای ۱۹۵۵ و در جریان بحث های جاری پیرامون پیمان دفاع مشترک خاورمیانه که با پیشنهاد انگلستان و تأیید آمریکا مطرح شد و بعدها «پیمان بغداد» نامیده شد، مقاله شدیدالحنی به امضای انورسادات در روزنامه «الجمهوریه» چاپ شد که جنجال بزرگی به راه انداخت. پس از انتشار این مقاله سفیر آمریکا با یک نسخه از این مقاله به ملاقات ناصر رفت و به لحن توهین آمیز آن مقاله علیه «جان فوستر دالس» وزیر امور خارجه آمریکا اعتراض کرد. ناصر مقاله را خواند و شگفت زده شد ناصر «سادات» را احضار کرد و از او پرسید: «این جمله مقاله تو که نوشته ای: ما می‌خواهیم دالس خوک نما را با اردنگی بیرون کنیم» یعنی چه؟ حمله به آمریکا توجیه پذیر است، حمله به وزیر خارجه آن کشور هم قابل توجیه می‌باشد اما

وقتی مطلبی در روزنامه رسمی انقلاب نوشته می شود این طور نباید نوشته شود. در اینجا ناصر فهمید که «سادات» مقاله ای را که به نام او نوشته شده اصلاً نخوانده است. «سادات» در حضور ناصر اعتراف کرد که مقاله مزبور را نخوانده است و توضیح داد که اندیشه های خود را با نویسندگان «الجمهوریه» در میان می گذارد و آنها آن را به سلیقه خود می نویسند. ناصر در پاسخ سادات گفت این هم قابل قبول است که تو بگویی و یکی دیگر بنویسد اما به شرط اینکه مقاله ای را که به نام تو منتشر می شود لااقل يك بار بخوانی! بعد از آن حوادث مشابهی نظیر آنچه گفته شد تکرار گردید و معلوم شد که نویسندگان «الجمهوریه» هرچه را که بخواهند به امضای سادات می نویسند و به خود زحمت نمی دهند که آن را به نظر سادات برسانند. کمی بعد سادات از روزنامه الجمهوریه کنار گذاشته شد.

بعد از آن «انور سادات» مدت زمانی بیکار بود تا اینکه جمال عبدالناصر، او را به ریاست «کنفرانس اسلامی» برگزید. جمال عبدالناصر «کنفرانس اسلامی» را با هدف گسترش اهداف ناصر بر محور سه گانه عربی - آفریقایی - آسیایی ایجاد نمود و مقر آن در قاهره بود. انور سادات در شغل جدید خود کارش این بود کتاب چاپ کند و فیلم درست کند و به سفر برود و با صاحب نفوذان جهان اسلام ملاقات و مذاکره کند و این کاری نبود که مثل روزنامه نگاری حساس بوده و عواقب خطرناکی داشته باشد.

سادات در سال ۱۹۵۸ پس از وحدت دو کشور مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» رئیس مجلس مشترك جمهوری شد. ناصر همیشه به خنده می گفت: «انور سادات دست کم می تواند مثل بعثی های سوریه با صدای رسا سخنرانی کند». سادات در این سمت چندسالی باقی ماند و مهم ترین کار او این بود که هر سال به هنگام حضور ناصر در مجلس مشترك جمهوری خطابه بلندبالایی را با صدای پرطنین خود قرائت کند.

«سادات» در دوران ریاست «کنفرانس اسلامی» در جهان عرب دوستان زیادی پیدا کرد، از جمله این دوستان، شخصی بود به نام «عبدالرحمن البیضایی» که به عنوان يك پناهنده یمنی در قاهره اقامت داشت. روزی این شخص با يك بازرگان یمنی به نام «عبدالغنی المطهر» به دیدن سادات آمد. بازرگان نامبرده حامل نامه ای بود از سوی افسران ناراضی ارتش یمن که يك هسته مقاومت پنهانی تشکیل داده در صدد واژگون کردن حکومت بودند. منظور افسران یمنی این بود که بدانند، حکومت انقلابی مصر در راستای سرنگون ساختن رژیم پادشاهی یمن چه کمک هایی می تواند به آنها بکند. «سادات» آن نامه را پیش «ناصر» برد. «ناصر» نسبت به امکان وقوع انقلابی در یمن و موفقیت يك کودتای احتمالی در تردید بود، اما «سادات» ضمن تأیید انقلابیون یمن به «ناصر» گفت: وقوع انقلابی در یمن، می تواند پاسخی به ضربه جدایی سوریه از مصر باشد و اگر انقلاب یمن پیروز شود در شبه جزیره عربستان که پایگاه

ارتجاع است تأثیرات بزرگی بر جای خواهد گذاشت. البته خود «سادات» نیز شدیداً تحت تأثیر عقاید و نظرات دوستان یمنی خود بود. اتفاقاً در همین هنگام «امام احمد» سلطان یمن درگذشت و پسرش «امام محمد البدر» جانشین او شد. در این هنگام انقلابیون دست به کار شدند و جمال عبدالناصر تحت تأثیر تلقینات «سادات» و مشاوران دیگر خود گول گزارش های دروغین را خورد و برای استقرار حکومت کودتا، نیروهای مصری را به یمن اعزام نمود و در نتیجه در باتلاقی فرورفت که آن را «ویتنام ناصر» نامیدند. جمال عبدالناصر بعدها متوجه شد که مرتکب چه خبط بزرگی شده و از روز اول تحت تأثیر اطلاعات غلط، خود را درگیر يك مصیبت بزرگ کرده است. «سادات» و مشاورانش به ناصر می گفتند: برای ترساندن قبایل یمن که طرفدار سلطان هستند، کافی است چند هواپیمای قراضه از زمین بلند شود و از پنجره آن هواپیماها قدری موادمفجره روی سر قبایل یمن بریزید. اما این ساده انگاری ها ناصر را در گردابی فروبرد که بزرگترین دردسر سالهای پایانی زندگی او شد. يك بار «ناصر» در مورد بحران یمن گفته بود: «ما برای نجات انقلاب یمن يك گردان نیرو به یمن فرستادیم و برای نجات همان يك گردان مجبور شدیم دو سپاه کامل را به آن دیار اعزام کنیم.»

پس از ترور انور سادات در سال نوزده هشتاد و یک معاون وی حسنی مبارک به قدرت رسید، کسی که حکومت او آغاز پایان برتری و رهبری مصر بر عرب بود و وی نتوانست در سی سال حکومت جای خالی رهبران پیشین مصر را پر کند.

روابطی که «سادات» در جریان تصدی «کنفرانس اسلامی» با دولتمردان منطقه برقرار کرد جنبه های نامطلوبی هم دربرداشت که در سالهای بعد برملا شد. از جمله اینکه «سادات» وکیل رسمی شیخ «مبارک الصلاح» از شخصیت های مهم خاندان حکومتگر کویت شده بود و از او دستمزد و حق العمل می گرفت و ناصر نیز از طریق منابع اطلاعاتی خود فهمیده بود که میان شیخ و «سادات» روابط غیرعادی وجود دارد و کار بدانجا رسید که ناصر به «سادات» دستور داد که چک شیخ کویت را مسترد کند! پرونده این روابط پنهانی بعد از درگذشت ناصر و رئیس جمهور شدن «سادات» بی سر و صدا از محل بیرون برده شد و به عبارت دیگر ناپدید گردید.

پس از شکست مصر در نبردهای ۱۹۶۷ (جنگ ۶ روزه)، سپهبد «عبدالحکیم عامر» دوست صمیمی ناصر و فرمانده کل قوای مسلح مصر که متهم به توطئه علیه «ناصر» بود خودکشی کرد بدین ترتیب از اعضای اصلی شورای فرماندهی انقلاب، تنها سه تن در صحنه سیاست مصر باقی ماندند «زکریا محیی الدین»، «حسین الشافعی» و «انور سادات». «زکریا محیی الدین» از نظر نزدیکی به ناصر و سوابق

کاری اش بر «شافعی» و «انورسادات» برتری داشت. وی در آغاز کار مدرس فاکولته جنگ و مدیرعمومی اطلاعات نظامی بود. از سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال بعد از کودتا سال ۱۹۵۸ وزیر کشور شد، سپس از سال ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۲ معاونت ریاست جمهوری را بر عهده گرفت و به هنگام جنگ شش روزه (جون ۱۹۶۷) نخست وزیر و وزیر کشور مصر بود. بداقبالی «زکریا محیی الدین» در این بود که «ناصر» بعد از شکست بزرگ ارتش مصر، (جنگ ۶ روزه) تصمیم گرفت از تمامی مشاغل خود استعفا بدهد و بدون اطلاع «زکریا محیی الدین» او را به جانشینی خویش برگزید، به محض اینکه سخنرانی ناصر دایر بر استعفای او از مقامات خویش از رادیو قاهره پخش شد، میلیونها مصری به خیابانها ریختند و ناصر بار دیگر در يك رفراندوم خیابانی شگفت انگیز به قدرت بازگشت و مردم هیجان زده شخصی را که شبیه «زکریا محیی الدین» بود به شدت کتک زدند. بدین ترتیب «زکریا محیی الدین» مورد بی مهری مردم قرار گرفت و تا مدتی روابط شخصی او با ناصر نیز قطع شد، به هر تقدیر این واقعه موجب آن شد که این مهره مؤثر به تدریج از صحنه سیاست کناره گیری کند و در نتیجه از یاران قدیم ناصر تنها «حسین الشافعی» و «سادات» در صحنه سیاست مصر باقی ماندند. «حسین الشافعی» در سال ۱۹۳۸ خدمت خود را در ارتش مصر آغاز کرد. وی در سال ۱۹۴۸ و ۴۹ در جنگ فلسطین شرکت نمود. «شافعی» در سال ۱۹۵۲ با گروه «ناصر» در کودتا شرکت کرد و در سال ۱۹۵۳ یعنی يك سال پس از کودتا وزیر جنگ و فرمانده نیروی دریایی مصر شد و بعد از اتحاد مصر و سوریه و تشکیل «جمهوری متحده عربی» معاون رئیس جمهور گردید. و بدین ترتیب يك قدم جلوتر از «سادات» بود.

شکست مصر در جنگ های شش روزه ۱۹۶۷ که به استعفای ناصر و بازگشت پیروزمندانه او به مسند قدرت انجامید، فصل نوینی را در تاریخ معاصر مصر گشود زیرا برخلاف پیش بینی صهیونیست ها که می خواستند ناصر را علی رغم عدم تمایلش به جنگ بکشانند و با شکستی مفتضحانه از صحنه سیاست خاورمیانه حذف کنند، ناصر باقی ماند و محبوب تر شد و با پشتوانه عظیم طرفداران «ناسیونالیزم عربی» موفق گردید که ارتش مصر را بازسازی کرده و آن را با جدیدترین سلاح های روسی به ویژه موشک های دفاع هوایی مجهز کند. این کار بزرگ در مدت زمان کوتاهی انجام شد، اما کمتر کسی بود که بداند در آن ایام، شب و روز ناصر چگونه می گذشت. با مطالعه کتاب «ناصر» تألیف «هاردینگ» سفیر کبیر سابق بریتانیا در مصر وزیر امور خارجه بعدی آن کشور، پی می بریم که در آن ایام شب و روز ناصر توأم با کابوس و دلهره بود و این نکته را هم در گزارش های گذشته به تفصیل نوشتیم که دوستان روزهای اولیه انقلاب در آن ایام از طرف ناصر پراکنده شده بودند و «ناصر» همچون پیچکی

که به نزد یکترین درخت می پیچد نه به بهترین درخت به ناچار به سادات نزدیک شد و چون از ناحیه او احساس خطری نمی کرد، «سادات» با تمام نقطه ضعف هایش «یار غار» ناصر شدودر آن روزهای سخت و پرحادثه خانه سادات تنها جایی بود که ناصر می توانست بی دغدغه چند ساعتی را در آنجا با آرامش بگذراند.

این وضع ادامه داشت تا اینکه در سپتامبر، ۱۹۶۵ ناصر دچار سکت قلبی شد و این اختاری بود به ناصر که در فکر جانشین خود باشد لذا محض احتیاط کمیته ویژه ای تحت نظر «انور سادات» تشکیل شد تا اگر به هر دلیلی ناصر نتوانست به انجام وظایف خود بپردازد، امور ریاست جمهوری بی سرپرست نماند. این کمیته بزودی تشکیل شد لیکن عملاً کاری انجام نداد زیرا با بهبود ناصر کمیته ویژه خود به خود تعطیل گردید.

در دسامبر ۱۹۶۹ قرار بود کنفرانس سران عرب در شهر «رباط» پایتخت مراکش تشکیل شود، ناصر نیز برای شرکت در کنفرانس اعلام آمادگی کرد. در این هنگام سازمان های اطلاعاتی مصر گزارش دادند که وزیر کشور مراکش با کمک سازمان «سیا» برای ترور ناصر توطئه مشترکی را ترتیب داده اند. ناصر با آنکه طی ۱۷ سال زمامداری خود صدها گزارش از این دست دریافت داشته بود این بار قضیه را جدی گرفت و پیش از حرکت به «رباط» از «انور سادات» خواست که در حضور وی به کلام الله مجید سوگند یاد کند و در غیاب وی مسؤولیت های ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» وزیر ارشاد کابینه ناصر در کتاب «پاییز خشم» می نویسد: «من و ناصر برای شرکت در کنفرانس سران عرب در «رباط» سوار هواپیما شدیم. بعد از برخاستن هواپیما طبق معمول مرا خواست و با لبخند اشاره کرد در کنار او بنشینم، آنگاه بی مقدمه روبه من کرد و گفت: «می دانی امروز چه کار کردم؟ ناصر منتظر من نشد و ادامه داد: امروز قرار بود «انور سادات» مرا تا فرودگاه همراهی کند. به او تلفن کردم و گفتم وقتی خواستی پیش من بیایی با خودت قرآن هم بیاور. «سادات» منظور مرا نفهمید. وقتی آمد به او گفتم، به عنوان معاون ریاست جمهوری سوگند بخورد و در مدت غیبت من وظایف ریاست جمهوری را برعهده بگیرد.

«دکتر محمد حسنین هیکل» در دنباله خاطرات خود می نویسد: «از آنجا که چنین کاری پیش از آن سابقه نداشت از ناصر پرسیدم، چه لزومی داشت که «انور سادات» سوگند یاد کند. «ناصر پرونده ای را باز کرد و چند صفحه کاغذ از آن بیرون کشید و گفت: این تلگرام ها را بخوان، آنها را یک به یک خواندم، تلگرام هایی بود از سوی مأمورانی که از طرف مقامات امنیتی مصر برای تدارک مقدمات سفر ناصر از قاهره به «رباط» اعزام شده بودند. یکی از آن تلگرام ها به امضای دبیرکل دفتر ریاست جمهوری مصر

بود که ریاست آن هیأت را برعهده داشت. تلگرام حاکی از آن بود که «جنرال محمد اوفقیر» وزیر کشور مراکش با همکاری سازمان اطلاعات و امنیت ایالات متحده (سیا) برای ترور ناصر در مراکش همکاری می‌کند» ناصر در دنباله سخنانش گفت: «البته اغلب اوقات چنین گزارشهایی را دریافت می‌کنیم و بعد معلوم می‌شود که بی‌اساس بوده است، اما در شرایط کنونی، دیدم بهتر است این بار با توجه به موقعیت، پست ریاست جمهوری خالی نماند.»

ناصر ادامه داد: «از طرفی باید این طور فکر کرد که شاید اطلاعات به دست آمده درست باشد و برای من اتفاقی بیفتد، در آن صورت يك دوره انتقالی در پیش خواهد بود و برای پرکردن آن دوره انتقالی «انورسادات» مناسب است. چون مجلس کار خودش را خواهد کرد، نیروهای مسلح هم به مسؤلیت های اجرایی خود عمل خواهند کرد و «انورسادات» هم در مرحله انتقالی نقش تشریفاتی خواهد داشت.»

ناصر اضافه کرد: تا به حال افراد دیگر (یعنی اعضای شورای عالی فرماندهی انقلاب) این فرصت را داشته اند که معاون رئیس جمهور بشوند اما «انورسادات» هیچ وقت معاون رئیس جمهور نشد. شاید حالا نوبت او باشد در هر حال دوره انتقالی حداکثر يك هفته خواهد بود.» این بود خاطرات دکتر محمدحسین هیکل از ماجرای پشت پرده سوگند یاد کردن انورسادات. باری ناصر از آن سفر به سلامت به قاهره بازگشت. توطئه ای هم کشف نشد اما همین «جنرال اوفقیر» که عنصر خطرناک و توطئه گری بود چندی بعد، علیه شاه مراکش توطئه ای چید و هواپیمای سلطان را در آسمان به گلوله بست، اما شاه مراکش جان به سلامت برد و هواپیما بر زمین نشست. «جنرال اوفقیر» هم با کشف آن توطئه مجبور به خودکشی شد.

با آنکه موقعیت سادات در پست معاونت ریاست جمهوری از نظر مقامات عالی آن کشور چندان جدی گرفته نمی‌شد معهذاً، از آن نظر که کانال رسمی تلقی می‌شد، گزارشهای محرمانه ای را که برای ناصر می‌فرستادند می‌خواند و در جریان امور قرار می‌گرفت. هنگامی که ناصر در کنفرانس سران عرب در «رباط» مشغول حل و فصل مسائل جهان عرب بود، «راجرز» وزیر امور خارجه ایالات متحده برای حل اختلافات مصر و اسرائیل طرحی را پیشنهاد کرد که از طریق مجاری دیپلماتیک به دست «سادات» رسید. «سادات» به گمان آنکه عبدالناصر با هر گونه ابتکار آمریکایی مخالفت خواهد کرد، بی اطلاع از آنکه ناصر قبلاً به طور مشروط موافقت خود را اعلام کرده است، موضوع را پیگیری کرد و در غیاب ناصر کمیته سیاسی مجلس مصر را تشکیل داد و مخالفت دولت مصر با «طرح راجرز» را اعلام کرد. وقتی «ناصر» از ماجرا باخبر شد به شدت از «سادات» بازخواست کرد و چون با عجله عازم مسکو بود وقت رسیدگی به این قضیه را پیدا نکرد.

مسافرت «ناصر» به اتحاد جماهیر شوروی بیست روز طول کشید، او ضمن مذاکره با سران شوروی به درمان بیماری خود پرداخت و در بازگشت به قاهره متوجه شد که «سادات» در غیاب او دسته گل دیگری به آب داده است. جریان از این قرار بود که «جیهان» همسر زیاده خواه و تجمل پرست «سادات» همیشه از این مسأله شکایت داشت که خانه مسکونی آنها در شأن معاونت ریاست جمهور نیست، این موضوع را با ناصر نیز در میان گذاشته بودند اما ناصر که خود زندگی بسیار ساده ای داشت، از تشریفات خوشش نمی آمد. «سادات» در غیاب ناصر دل به دریا زد و برای خودش دم و دستگاهی درست کرد که «هیکل» بدین شرح بدان اشاره می کند: «در حالی که ناصر در مسکو بود، «بانو جیهان» همسر «سادات» شخصاً به جست و جوی خانه ای پرداخت که در شأن معاون رئیس جمهوری مصر باشد، سرانجام کاخی را پیدا کرد که به یک افسر بازنشسته ارتش به نام «سرلشگر الموجی» تعلق داشت. «جیهان» از «سرلشگر الموجی» خواست تا خانه اش را اجاره دهد، سرلشگر گفت خانه ام را نمی خواهم اجاره بدهم. «سادات» نیز به تحریک «جیهان» دستور داد آن سرلشگر را بازداشت کنند. ناصر در بازگشت از مسکو در این مورد گزارشی را دریافت کرد و شدیداً آزرده خاطر شد و از «سادات» به شدت بازخواست کرد.

سادات قهر کرد و به دهکده زاد گاه خود رفت و همان موقع شایع شد که بیماری قلبی سادات به خاطر پرخاش های ناصر عود کرده است. سرانجام معلوم نشد با چه استدلالی ناصر موافقت کرد که خانه ای برای معاون رئیس جمهور ساخته شود و هر کس که بدان سمت انتخاب شد در آن زندگی کند. در ساحل نیل کاخی بود که قبلاً به یک میلیونر یهودی تعلق داشت، انور سادات به این خانه نقل مکان کرد و در آن خانه مشغول تعمیراتی شدند. در این هنگام ناصر درگذشت و بعد از رئیس جمهور شدن سادات هزینه تعمیرات به ۶۵۰ هزار لیره مصری بالغ گردید. «جیهان» که بانوی اول مصر شده بود مقداری اشیای عتیقه خریداری کرد تا خانه خود را به این عنوان که متعلق به دولت است باسلیقه خودبیاراید.

منابعی که درین نوشته از آن بهره برده شده است:

دایرة المعارف اسلامی، روزنامه دنیای اقتصاد و ایران، ویکی پدیا و راسخون و پژوهشهای نویسنده.

www.esalat.org